

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ایمانوئل نس استاد علوم سیاسی  
برگردان: مجله جنوب جهانی  
فرستنده: علی مشرف  
۱۱ فبروری ۲۰۲۵

## مارکسیسم غربی، ضد کمونیسم و امپریالیسم

(۲)



### ضد امپریالیسم جنوب جهانی

در تضاد شدید با رد امپریالیسم توسط چپ‌های غربی، پاتنایک و پاتنایک تمایز مهمی را در مرکزیت دولت امپریالیستی ایجاد می‌کنند و ادعا می‌کنند که سرمایه‌داری به کالاها، مواد خام و نیروی کار با قیمت‌های ارزان نیاز دارد و امپریالیسم وسیله‌ای برای به دست آوردن آنها است. علاوه بر این، سرمایه‌داری ارزش مازاد را از طریق تولیدکنندگان خرد، که کاملاً سرمایه‌دار نیستند، استخراج می‌کند.

ممکن است اکوادور نقشی در «انحصار» گرمسیری تولید کاکائو و موز داشته باشد، اما المان زمینس و BMW را دارد، در حالی که ایالات متحده داروسازی بزرگ، بوئینگ، مونسانتو، کاترپیلار و اپل را دارد. همه اینها قدرت‌های انحصاری را در اقتصادهای کلان شهری اعطا می‌کند که شکستن آنها دشوار است، صرف نظر از این که هند و برزیل چقدر ممکن است در تولید، مثلاً داروهای عمومی تلاش کنند (پاتنایک و پاتنایک، ۲۰۲۱، ۱۶۴)

دیوید هاروی، که به پاتنایک و پاتنایک پاسخ می‌دهد، استدلال را به فناوری بالا (به عنوان مثال، آیفون و سایر اشکال) تغییر می‌دهد، بدون این که بیان کند که کالاها مدرن در واقع توسط نیروی کار از جنوب جهانی ساخته می‌شوند که مستلزم دولت‌های امپریالیستی غرب برای تسهیل زنجیره‌های تولید جهانی با دستمزد پائین، لجستیک و کالاهای

مصرفی است که عمدتاً در بازارهای سرمایه‌داری غربی فروخته می‌شوند. علاوه بر این، هاروی در تعریف خود امپریالیسم را نادیده می‌گیرد. به عنوان یک پاسخ، اسمیت پیشنهاد می‌کند که این فرآیند با موفقیت «از طریق ایجاد روابط فاسد با فاسدترین و خیانتکارترین بخش‌های بورژوازی ملی کشورهای تابعه، آنها را در درآمدها سهیم می‌کند. این معمولاً شامل مداخله قدرت دولت امپریالیستی است» (۲۰۱۶، ۲۳۱). بنابراین، سرمایه‌داری به هر دو، انحصارهای کلان شهری و نخبگان دست‌نشانده مطیع در حاشیه نیاز دارد، رابطه تسلط و اکتساب انحصاری که از امپریالیسم اقتصادی قابل تشخیص نیست.

در نهایت، فرض یک سرمایه‌داری جهانی نئولیبرال بدون دولت، توانایی دولت‌های امپریالیستی برای اعمال مدل بازار آزاد خود بر کل جهان را نادیده می‌گیرد. هژمونی نئولیبرال معادل هژمونی امپریالیستی است. اما اگر کشورهای جهان سوم بخواهند در زیر سرمایه‌داری جهانی‌شده زنده بمانند، آنها همچنین باید مرزهای خود را برای تسلیم قانونی و اقتصادی دولت‌های امپریالیستی باز کنند، در واقع پروژه استعماری را به عنوان امپریالیسم نئولیبرال بازسازی کنند. به طور همزمان، تضعیف قدرت دولت در جنوب (به ویژه قدرت دولت سوسیالیستی سلسله مراتبی، مبتنی بر طبقه که توسط کارگران و احزاب کمونیست آنها هدایت می‌شود) تلاش‌ها برای به نبرد فراخواندن سیستم موجود را غیرقابل تصور می‌کند (نس ۲۰۲۱).

در مقابل، از دهه ۲۰۰۰ تاکنون، موج جدیدی از ضد امپریالیسم ریشه دار در تسلط دولت امپریالیستی در پی مداخلات نظامی ایالات متحده و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در جنوب غربی آسیا، شمال آفریقا، اروپا و فراتر از آن، برجسته‌تر شده است. امپریالیسم شروع به بازگشت به مفاهیم بنیادی توسعه نابرابر بین شمال و جنوب جهان، نظریه وابستگی و اشرافیت‌کاری در سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال کرده است. امپراتوری هاردت و نگری جهان سوم را به عنوان منبع تغییر انقلابی رد می‌کند و در عوض جهان اول را به عنوان مکان اصلی نوآوری و تحول اجتماعی برتری می‌دهد:

دیدگاه کشورهای جهان سوم به این صورت بود که همه نوآوری‌ها و تغییرات مهم از کشورهای توسعه‌یافته غربی سرچشمه می‌گیرند. این دیدگاه در مقابل دیدگاه غربی قرار می‌گرفت که برتری خود را در این زمینه‌ها می‌دانست. با این حال، این دیدگاه ناقص است. زیرا هم نوآوری‌ها و مبارزات کارگری در کشورهای صنعتی دیگر را نادیده می‌گیرد و هم به این نکته توجه نمی‌کند که مبارزات مردم در سراسر جهان به هم مرتبط هستند و یک هدف مشترک دارند. (هاردت و نگری ۲۰۰۰، ۲۶۴)

در عوض، امریکای شمالی و اروپای غربی، که در طول زمان در مرکز امپراتوری نامرئی قرار داشتند، در دوره معاصر امپریالیسم اقتصادی، با هدایت و تسلط بر نظام سرمایه‌داری جهانی، اجرای نئولیبرالیسم و خروج از دولت تنظیم‌کننده و رفاه اجتماعی، حاشیه‌سازی و سرکوب سازمان‌های کارگری و ضدسیستمی، آشکار شده‌اند.

### امپریالیسم مارکسیسم غربی و سؤال برای سوسیالیسم‌های واقعاً موجود

باید درک کنیم که سوسیالیسم واقعاً موجود (احتمالاً اشاره به سوسیالیسم‌های واقعاً موجود مشابه اتحاد جماهیر شوروی سابق) از طریق یک مادی‌گرائی پیچیده اما معتبر ایجاد شده‌اند، جایی که تحقق قدرت مستقل دولت در تشکیل یک جامعه سوسیالیستی اساسی بود. سوسیالیسم توسط مارکسیست‌ها به طور اتفاقی شکل نگرفت، بلکه توسط یک پیشاهنگی که به دنبال تصرف قدرت دولت برای طبقه کارگر بود. اگرچه برخی از مارکسیست‌های غربی واقعاً امکان بهبود خطاهای سوسیالیسم واقعاً موجود را در نظر می‌گرفتند، اما اکثر آنها آنها را رد کردند حتی اگر چیز کمی یا هیچ چیز

در مورد پیشرفت‌های مهم آنها نمی‌دانستند. ارزیابی‌های آنها از سوسیالیسم واقعاً موجود بر اساس روزنامه‌های جریان اصلی غربی بود، در حالی که تجزیه و تحلیل چپ غربی از منابع جایگزین و معتبرتر استفاده می‌کرد. امروزه، این دیدگاه از سوسیالیسم واقعاً موجود ریشه در خلوص مارکسیسم غربی دارد، که توسط دومنیکو لوسوردو در مارکسیسم غربی: چگونه متولد شد، چگونه مرد، چگونه می‌تواند دوباره متولد شود، توصیف شده است. حمایت او از انقلاب ضد امپریالیستی و انتقاد از مارکسیسم غربی ثابت است:

. . . اگر در روایت‌های خود از تاریخ قرن بیستم، از دوراندیشی و خودپسندی اروپامحور اجتناب کنیم، باید سهم اساسی کمونیسم را در سرنگونی نظام استعماری-برده‌داری جهانی بشناسیم. . . حتی اگر نسبت به گذشته اشکال جدیدی به خود گرفته باشد، مبارزه بین ضد استعمارگرایی و استعمارگرایی و نواستعمارگرایی متوقف نشده است. تصادفی نیست که پس از پیروزی خود در جنگ سرد، غرب آن را نه تنها به عنوان یک شکست وارد شده به کمونیسم بلکه همچنین به عنوان یک شکست وارد شده به جهان سومی و به عنوان مقدمه‌ای برای بازگشت مورد نظر استعمار و حتی امپریالیسم جشن گرفت (لوسوردو ۲۰۲۴، ۲۲۵)

در واقع، انحلال اتحاد جماهیر شوروی این دستاوردهای قابل توجه را در کشورهای سوسیالیسم واقعاً موجود تضعیف کرده است در حالی که نیروی کار را که امپریالیست‌های غربی می‌توانستند از آن بهره‌برداری کنند، گسترش داده است (فاستر و مک‌چسپی ۲۰۱۷). از دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۰، محققان، دانشجویان و فعالان به سمت سوسیالیسم غربی و اشکال چپ‌گرایی فرقه‌گرایانه ایده‌آلیستی، حتی در جهان سوم، هدایت شده‌اند و مخالفان به عنوان مرتد طبقه‌بندی شده‌اند. تاریخ لزوماً نمی‌تواند از طریق عدسی تئولوژیکی که مارکسیسم غربی تجویز می‌کند، درک شود، حتی اگر به نظر می‌رسد سرمایه‌داری در تلاش مداوم برای افزایش ارزش مازاد و سود ریشه دارد. دیالکتیک این است که همزمان به خوشبینی و بدبینی پایبند باشیم. بنابراین، ما باید همیشه به جهانی بهتر امیدوار باشیم، علی‌رغم دشواری‌های عظیمی که پیش روی ماست. لوسوردو (۲۰۰۸) در ستالین: تاریخ و نقد یک افسانه سیاه نشان می‌دهد که ما باید ظرفیت درک و شناخت تمام جوانب پروژه‌های سوسیالیستی و بازیگران سیاسی، الهام‌بخشی که تغییر مثبتی را برای مظلوم‌ترین افراد به ارمغان می‌آورد، داشته باشیم.

مارکسیست‌های غربی به سرخورده‌های غربی پیوسته‌اند و جبهه محکمی در برابر آزادی جنوب جهانی تشکیل داده‌اند. مارکسیست‌های غربی مقاله بنیادین فردریک انگلس، سوسیالیسم: آرمان‌شهری و علمی (۱۹۰۷) را رد می‌کنند و خلوص دگماتیکی را که در غایت‌شناسی هزاره‌گرایانه ریشه دارد، می‌پذیرند. در گذشته، جنبش‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ در غرب مارکسیست‌های غربی و مارکسیست‌های خالص سرخورده‌ای را تولید کردند که در نهایت پروژه‌های کمونیستی را رد می‌کردند. بدتر از آن، این نسل و فرزندان فکری آنها به منتقدان صریح‌ترین سازه‌های سوسیالیستی تبدیل می‌شدند. توهم خلوص مارکسیسم غربی بسیاری را به پذیرش یک ارتدوکسی جدید سوق داد: هژمونی بورژوازی لیبرال. مسیر سوسیالیستی آرمان‌شهری، چه از طریق مارکسیسم غربی متبلور شود و چه به طور قابل توجهی غربی‌ها تغییرات مارکسیستی خالص را در جنوب جهان اما نه در شمال جهان اتخاذ کنند، به امپریالیسم غالب تبدیل شد که پروژه‌های سوسیالیستی ضد امپریالیستی را به نبرد فراخواند.

اختلاف نظر بر سر خلوص ایدئولوژیک مارکسیستی، معضل تجویزی اساسی اکثر مارکسیست‌های غربی را خلاصه می‌کند. اگر ما شدیداً با هر شکلی از انعطاف‌ناپذیری ایده‌آلیستی مخالف باشیم، باید پروژه‌های ضد امپریالیستی و سوسیالیستی در جهان سوم را علی‌رغم نقص‌های آنها مثبت ارزیابی کنیم. در غیر این صورت، خودمان را آشکار می‌کنیم. بدون شک، ما باید از گذشته درس بگیریم و سیاست‌های سوسیالیستی که از خلوص منحرف می‌شوند را به

عنوان ضروری برای ساخت پروژه‌های ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی، از اتحاد جماهیر شوروی تا چین و مطمئناً فراتر از آن، ارزیابی کنیم. سیاست اقتصادی جدید در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۱ یک اقدام ضروری توسط لنین برای نجات پروژه سوسیالیستی نوپا و بهبودی از جنگ و مداخله و دخالت خارجی بود. علاوه بر این، چرخش‌های بعدی به سوی سوسیالیسم بازار توسط سایر کشورهای سوسیالیستی عمدتاً اقدامات هدفدار بوده است که برای محافظت، حفظ و تقویت پروژه سوسیالیستی در نظر گرفته شده‌اند و باید مورد تحسین قرار گیرند و نه تحقیر، همانطور که دکماتیست‌ها و خالص‌گرایان مارکسیست غربی تمایل دارند. مشکل در واقع این است که وقتی اکثر سوسیالیسم واقعاً موجود دیگر وجود ندارند، با استثنای قابل توجه چین، همراه با کوبا، کوریای شمالی، لائوس و ویتنام، چه کاری باید انجام داد.

خلاف اکثر مارکسیست‌های غربی، برخی از محققان برجسته، به ویژه منتقد ادبی فردریک جیمسون، دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی قابل توجه سوسیالیسم در جنوب جهان را به رسمیت می‌شناسند: افزایش امید به زندگی، کاهش مرگ و میر نوزادان، دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی، مسکن عمومی و آموزش. جیمسون با رد توصیف‌های رایج مارکسیست‌های غربی، این دستاوردهای سوسیالیسم واقعاً موجود را تصدیق می‌کند.

پایان سوسیالیسم . . . همیشه به نظر می‌رسد که چین را مستثنی می‌کند؛ شاید این واقعیت که هنوز بالاترین نرخ رشد اقتصادی در جهان را دارد، غربی‌ها را به این تصور (غلط) سوق داده است که در حال حاضر سرمایه‌داری است. . . . در مورد کوبا، می‌توان فقط در مورد احتمال تضعیف و نابودی سیستماتیک یکی از پروژه‌های انقلابی موفق و خلاق بزرگ خشمگین شد. (جیمسون ۱۹۹۶، ۱۵)

قابل توجه است که مارکسیست‌های خودخوانده و ضد امپریالیست‌ها با این پایه اساسی تحول سوسیالیستی، به ویژه تلاش‌های اتحاد جماهیر شوروی و چین برای توزیع مجدد ثروت در جوامع خود، به ویژه از طریق مصادره مالکیت خصوصی و جمع‌سازی، مخالفت خواهند کرد. مطمئناً، بورژوازی بی وقفه به دنبال شکست دولت‌های سوسیالیستی خواهد بود و مطمئناً، یک بورژوازی جاه‌طلب یا بوروکرات‌های فاسد دائماً به دنبال منافع مادی خواهند بود، حتی در یک جامعه سوسیالیستی. با این حال، مارکسیست‌های غربی و حامیان آنها در دولت و رسانه‌ها اولین کسانی خواهند بود که از تعقیب و مبارزات ضدفساد به عنوان سرکوب حقوق بشر انتقاد می‌کنند. در همین حال، غرب امپریالیستی در دوره انتقالی اقدامات اجباری علیه دولت‌های سوسیالیستی اعمال خواهد کرد، از جمله تحریم‌های اقتصادی، قطع تجارت، انقلاب‌های رنگی یارانه‌ی غربی و کودتا برای سرنگونی دولت‌هایی که از اصلاحات نئولیبرال سرمایه‌داری و مداخله نظامی سرپیچی می‌کنند. یک موضع ضد امپریالیستی اصولی باید با چنین تحریم‌ها و اقدامات اقتصادی اجباری مخالفت کند. بنابراین، به طور سنتی، امپریالیسم به عنوان یک پدیده مرتبط با دولت‌های قدرتمند غربی در نظر گرفته می‌شود. اما ویلیام آی. رابینسون، جامعه‌شناس، دیدگاه متفاوتی دارد. او معتقد است که امپریالیسم به نفع همه سرمایه‌دارهای بزرگ جهان، صرف نظر از ملیت آنها، عمل می‌کند. او این گروه را «طبقه سرمایه‌دار فرا ملی» می‌نامد. با این حال، این دیدگاه، نقش مهم کشورهای غربی در گسترش نئولیبرالیسم و همچنین نقش آن‌ها در مداخلات نظامی را نادیده می‌گیرد. به نظر رابینسون، مداخلات نظامی آمریکا به نفع کل طبقه سرمایه‌دار فرا ملی است، نه فقط به نفع سرمایه‌داران آمریکایی. (۲۰۱۴)

صرف نظر از مداخلات نظامی تحت حمایت غرب، تحریم‌های اقتصادی، نئولیبرالیسم اجباری و موانع سیاسی توسط امپریالیست‌های غربی در جنوب جهان، مارکسیست‌های غربی از آزمایشات سوسیالیسم واقعاً موجود و پیروان آنها چشم‌پوشی کرده‌اند. در International Viewpoint، رابینسون استدلال می‌کند:

با این وجود، چپ جهانی هنوز نتوانسته است از نظر نظری با این موضوع کنار بیاید که چگونه سریع احزاب انقلابی جهان سوم و رهبران آنها که در دهه‌های آخر قرن بیستم به قدرت رسیدند - در نیکاراگوئه، آنگولا، موزامبیک، ویتنام و جاهای دیگر - تمایل داشتند ایدئولوژی انقلابی را کنار بگذارند، سرمایه داری را در آغوش بگیرند، به صفوف بورژوازی بپیوندند، پایه‌های توده‌های سیاسی شده را غیرنظامی کنند و آشکارا منابع عمومی را غارت کنند. (رابینسون ۲۰۲۲)

رابینسون با ارائه شواهد حکایتی انتخابی و گریزها از خیانت رهبری، پروژه‌های ضد هژمونیک را بدنام می‌کند، در حالی که تقریباً تمام نیروی سیاسی و نظامی دولت‌های امپریالیستی غربی را که نئولیبرالیسم و جهانی‌سازی را برای سود یک عده منتخب به راه انداختند، نادیده می‌گیرد. این انتقادات از سوسیالیسم واقعاً موجود بازتاب اتاق‌های پژواک رسانه‌های اصلی در غرب است. آنارشیست‌های فرقه‌ای و سایر چپ‌ها در نظر نمی‌گیرند که تشکیل دولت‌های سوسیالیستی با اصول استوار پیش‌نیاز تقابل با سیستم امپریالیستی تحت سلطه غرب است.

حرکت به سمت سوسیالیسم جهان سوم مستلزم مهار و هدایت سیاست‌های عینی و مستدل است که منافع آسیب‌پذیرترین اعضای طبقه کارگر شهری و روستائی را که بزرگترین حوزه انتخاباتی ملی را در سراسر جنوب جهان تشکیل می‌دهند، ارتقا می‌دهد. مطمئناً، این مستلزم انتقال منابع از شرکت‌های چند ملیتی و عوامل دست‌نشانده محلی برای رفع نیازهای اجتماعی است (مارینی ۲۰۲۲). در غیاب سیاست‌های سوسیالیستی، کشورهای جنوب جهانی در طرح‌های جهانی بی‌پایان برای ریشه‌کن کردن فقر و نابرابری گرفتار خواهند ماند. دستیابی به اهداف توسعه اجتماعی برای بهبود فقر در فقیرترین کشورها به احتمال زیاد تحت نظارت نهادهای مالی، اقتصادی و امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که ریاضت اقتصادی را بر جنوب جهان تحت محدودیت‌های اقتصادی شدید تحمیل می‌کنند، محقق نخواهد شد. محدودیت‌هایی که فقط تسلط کشورهای ثروتمند را تقویت می‌کنند. در عوض، مارکسیست‌های غربی با انتقاد از خطاهای موجود در برنامه‌های ملی جوانه زده برای مقابله با نابرابری جهانی، ضمنی از امتیاز امپریالیستی حمایت می‌کنند. خلاصه این که، چپ غربی، از جمله دانشگاهیان، بر بلاغت فرقه‌گرایانه خالی و محکومیت یک سرمایه‌داری جهانی نامشخص علیه یک طبقه کارگر بین‌المللی مبهم تمرکز می‌کند. در هیچ موردی مارکسیست‌های غربی از دولت‌هایی که در جست و جوی راه‌های جایگزین برای نابرابری و حفظ و گسترش تبادل نابرابر جهانی، برای سوسیالیسم تلاش می‌کنند، حمایت نمی‌کنند.

ادامه دارد

[۰۲ فبروری ۲۰۲۵](#)